

الزامات اجتماعی خلفا در توجّه به ادبا و نفوذ واژگان فارسی (عصر اوّل عبّاسی)

سعید حمیدی^۱

محبوب مهدویان^۲

چکیده

خروج تمدن اسلامی از مهد عربی و آشنایی با همسایگان، حدود اسلام را مستعداً اختلاط فرهنگی نمود، تا این که عبّاسیان در میدان رقابت با امویان، آگاهانه به انتخاب سیاست ایران‌گرایی همت گماردند و با درک ضرورت نفوذ مفاهیم ایرانی از طریق واژگان فارسی، عصر اوّل عبّاسی را به دفتر ثبت این افتخار مبدل کردند. گرچه در این «نوسازی ادبی» دبیران و مترجمان نیز مشارکت داشتند، اما ادیبان به تأسی از عناصر باستانی و با قلم لطافت و زبان کفایت، حیاتی پویا بدان بخشیدند. پژوهش حاضر بر آن است تا ضمن اشاره به الزامات اجتماعی خلفا در پذیرش واژگان ایران زمین، به ثمربخشی آن‌ها در توجّه ادبا به مفاهیم باستانی و علاقه به انعکاس نمادهای ایرانی بپردازد. دست آورد پژوهش می‌نماید که بکارگیری واژگان فارسی، با هدف جبران خلاء فرهنگی در خلافت و ضرورت ابقاء مضامین تمدنی انجام گرفته است. مفاهیمی همراستا با سنن غنی و حکمت عام‌پسند که قابلیت انتقال یافتند. همچنین نشانگر است که واژگانی همسو با طبیعت شهرنشینی‌گزینش شده و با همّت ادبا و به شوق شعرا، فقدان عناصر بومی در آنان نتوانست خللی به ماندگاری‌شان در کانون مرزهای عربی وارد نماید.

کلید واژه‌ها: الزامات اجتماعی، واژگان فارسی، نمادهای ایرانی، ادیبان

^۱ - دانشجوی دکتری گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی-ایران. (مستخرج از رساله دکتری)

^۲ - گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی-ایران. (نویسنده مسؤول)

مقدمه

زبان فارسی و عربی به دلیل اشتراکات فرهنگی که در طول تاریخ داشته‌اند، همواره از یکدیگر تأثیر پذیرفته‌اند. لذا مطالعه ریشه‌های پیوند دو ملت و درک جریان‌های اجتماعی مؤثر در این داد و ستد، امری قابل تأمل است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در عصر ساسانیان به علت نفوذ سیاسی ایران بویژه در منطقه حیره، بتدریج همسایگان عربی از طریق رفت و آمد تجاری تأثیرات شگرفی را از مفاهیم تمدن ایرانی اخذ نمودند.

ضمناً به علت همجواری جغرافیایی، انتقال بخش قابل توجهی از ادبیات ایرانیان به سرزمین عرب‌نشین رقم خورد. چنانچه مظاهر و مصادیق این اثر گذاری در حوزه زبان بویژه واژگان، اشعار، امثال و حکم و... جلوه‌ای کاملاً آشکار گرفت.

با ورود اسلام به ایران و سکونت دائمی اعراب در مرزهای مشترک و تقویت تبادلات اجتماعی، نفوذ عناصر ایرانی و تعبیر فارسی در فرهنگ و ادب عربی سرعت بیشتری گرفت. «البته اگر چه تشدید سیاست عرب‌گرایی توسط خلفای اموی به کمرنگ شدن زبان دری در دیوان‌ها (تشکیلات اداری) انجامید، اما مجدداً با توفیق شجره بنی عباس در تأسیس دولت نیمه عربی - نیمه ایرانی، این جریان فرهنگی در پیکره ادبیات عربی - اسلامی جلوه‌ای تازه و پویاتر یافت. به طوری که این دوره، آمیزه‌ای شد از همه چیز و ضد آن. چندان که در عصر عباسی تفاوت‌ها به مرز تناقض رسید و در نتیجه ستیزی فراگیر و مستمر در بین طبقات مردم، نژادها، مذاهب و حامیان نو و کهن پدید آمد.» (فاخوری، ۱۹۸۶: ۶۷۲)

بالاخره جهت دهی خلفا به این پدیده اجتماعی، تأثیرات فاخوری را از حوزه ادب فارسی به جهان عرب گسیل داد. در این ورطه تلاطم، ایرانیان ضمن بهره‌مندی از فرصت مغتنم و اتکاء به پیشینه تمدنی و همچنین درک صحیح از سیاست شرق‌گرایی خلافت، اعتماد همه جانبه را جلب نموده و در جرگه علم و ادب، بعنوان راست قامتان تاریخ عباسی ماندگار شدند. لذا از قرن دوم و بویژه در سده سوم ه.ق، قاطبه ادیبان، الفاظ فارسی را سرشارترین جویباری ترسیم کردند که به دریای ادبیات عرب سرازیر می‌شد.

ولی بی‌شک تأسی خلافت به سنن باستانی، گزینش سیاست ایران‌گرایی، تغییر زندگی از بدایت به حضارت و علاقه خلفا به تجملات و کاخ‌پروری، دلایل اصلی در تمایل به نفوذ توصیفات ادبی و تشبیه‌های شاهانه ایران زمین بود. لذا صفحه شعر عباسی آراسته به واژگان اصیلی چون نوروز، مهرگان، چوگان و شطرنج و... شد و ادبای عرب سروده‌هایشان را با لطایف طبیعت، حیاتی باطراوت بخشیدند.

نوشتار حاضر بر آن است تا ضمن اشاره به تدابیر خلفا در توجّه به الزامات اجتماعی، به برخی مصادیق در نفوذ واژگان ایرانی به دفتر ادبیات عصر اوّل عباسی پردازد.

پیشینه پژوهش

در مورد تأثیر فرهنگ و تمدن ایران بر ساختار فرهنگی و ادبی عرب، پژوهش‌هایی چند صورت گرفته است. از جمله کتاب «راه‌های نفوذ در زبان و فرهنگ جاهلی» اثر آذرتاش آذرنوش و یا مقاله‌ای از ایشان تحت عنوان «پدیده‌های ایرانی در زبان و ادبیات عربی» است. کتابی تحت عنوان «تاریخ الادب العصر العباسی از الفاخوری نیز به تبادلات ادبی در عصر اوّل عباسی اشاره می‌کند که اطلاعات ذی‌قیمتی دارد. جا دارد به کتابی با عنوان «جلوه‌های فرهنگ و تمدن ایرانی در شعر مهیار دیلمی» اثر محسنی‌نیا و آرانی نیز اشاره داشت. چندین پایان‌نامه نیز در ارتباط با فرهنگ ایران در اشعار شاعران نگاشته شده است. مانند پایان‌نامه مریم اکبری در دانشگاه اصفهان با عنوان «صوره الفرس فی شعر ابی نواس». اثر دیگر، مقاله «بازتاب سنت و فرهنگ ایرانیان در شعر عصر عباسی» از صیادی‌نژاد و عبدالهی است که علی‌رغم شیوایی به تأثیر فرهنگ و تمدن ایران در شعر بشار بن برد، ابن معتر و ابن رومی پرداخته است.

این تحقیق‌ها به نقش اجتماعی خلفای عباسی در نفوذ مفاهیم ایرانی و تعبیر فارسی کمتر اشاره کرده‌اند. لذا در پژوهش حاضر سعی گردیده است تأثیر ایران‌گرایی عباسیان و توجّه آنان به سنن شرقی در حمایت از شاعران، دبیران و مترجمان و در نتیجه ورود واژگان فارسی بررسی گردد.

ضرورت، اهمّیت و هدف

رویکرد اجتماعی عباسیان به تمدن چهارصد ساله ساسانیان (۶۵۱-۲۲۶م) و علائق آنان به سنن باستانی شاهان، عاملی بر چیره شدن روح پارسی به کالبد مرزهای اسلامی بود. بررسی این

که چگونه لزوم صیانت از سنت‌های کهن تاریخی، موجب شد که رسوم ایرانیان به کانون توجه تبدیل شوند و چرا عناصر اجتماعی توسط زبان شعرا و قلم ادبا، قلب شعر عرب را تسخیر نمود، از اهداف مهم پژوهش حاضر است.

بحث و بررسی

۱ - پیشینه ارتباط اجتماعی و ادبی ایران و اعراب:

روابط بین اقوام ایرانی و عرب که شامل ارتباط سیاسی، بازرگانی و تعامل فرهنگی بود، از هزاره پیش از میلاد مسیح آغاز شد و تا قرن‌ها ادامه یافت. «اما در روزگار ساسانیان و با دست نشاندگی دولت حیره، روابط عرب با مرزهای ایران گسترش چشمگیری یافت.» (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲۵۰)

بی‌تردید در این کنش و واکنش اجتماعی، زبان و ادبیات یکی از حوزه‌های عمیقی بود که می‌توانست نقش بسزایی را در مطالعه شاخصه‌های این داد و ستدها ایفا نماید. چراکه شرایط تاریخی و همچنین مناسبت‌های فرهنگی در شکل‌گیری این مهم تأثیر اساسی داشته‌اند. در این راستا ورود زبان عربی به ایران متمدن قابل انکار نخواهد بود، اما به علت ژرفای ادبی و تمدنی ایرانیان، توجه عرب به ادبیات غنی و کهن سرزمین شرقی بسی چشمگیرتر بود. چراکه فرهنگ ایرانی با مجموعه‌ای بهم بافته از آداب و رسوم و انباشت تجارب، عناصری را پرورانده و ایران را از دیگر جوامع متمایز ساخته است. زبان نیز بعنوان جزیی از ظرف فرهنگ، می‌توانست برخی قوانین اجتماعی را بصورت قهری و یا با تمایل، در مرزهای جغرافیایی ابقاء نماید.

«چنین شد که توقف امر و القیس، طرفه بن عبد، نابغه ذبیانی، حسان بن ثابت و بسیاری دیگر از شعرایی که قبل از اسلام بخشی از حیات ادبی خود را در قصر پادشاه حیره سپری کردند، عرب را دور از تأثیر و نهادند.» (اصفهانی، ۱۹۶۲: ۲۲۶)

دکتر محمد غنیمی هلال که خود عرب و از صاحب‌نظران مسایل ادبیات تطبیقی است، پس از ذکر نمونه‌هایی دیگر می‌گوید: «بررسی واژگان فارسی که از دوران جاهلیت به زبان عربی راه یافته است، این واقعیت را به خوبی نشان می‌دهد که آنان از طریق به کار گرفتن کلمات فارسی،

نه تنها زبان خود را غنا بخشیدند، بلکه وسعت اطلاعات خویش و انعطاف پذیری زبان عربی را در استفاده از آن آشکار ساختند.» (غنیمی، ۱۳۷۳: ۱۵۶)

بطوری که می‌توان اظهار داشت که «نفوذ واژه‌های فارسی که از دوران جاهلی آغاز شده بود، در قرن نخستین اسلام به اوج خود رسید. تا حدی که تعداد لغاتی که از زبان فارسی وارد ادبیات عرب گردید ۲۵۰۰ کلمه تخمین زده شد. حتی برخی پژوهشگران عرب آن را تا ۴۰۰۰ واژه نیز دانسته‌اند.» (آذرشب، ۱۴۳۵: ۲۴۶)

در حقیقت گرچه موازین مقدّس اسلامی، ایران را شیفته خود ساخت، اما زبان عربی نه تنها نتوانست جایگزین زبان پارسی گردد و آن را نابود کند، بلکه عرصه ادبیات عربی را نیز تحت الشعاع قرار داد. اگر دوره ساسانی شاهد کتب ادبی و داستانی مانند بندهشن، دینکرت و کارنامه اردشیر بابکان بود، پس از سقوط شاهان نیز، نفوذ تمدن باستانی عاملی بر ورود مفاهیم ادبی به جهان عرب شد. به طوری که تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی حتی کاتبان دفاتر را به خط و زبان فارسی می‌نوشتند. بنابر این وام داری عرب از زبان فارسی تنها به چند واژه و ترجمه که در کتب قدیم اسامی آنان آمده است، خلاصه نمی‌شود.

۲ - نفوذ ایرانیان و آغاز التقاط الفاظ فارسی با عربی

همزمان با آغاز سده دوم هـ.ق، همیاری ابومسلم خراسانی در انتقال قدرت از امویان عرب‌گرا به بنی‌عبّاس و بالاخره تثبیت دستگاه خلافت که با مشارکت ایرانیانی چون آل برمک و خاندان نوبختی رقم خورد، نفوذ عناصر ایرانی در حکومت نوپای عبّاسیان فراهم شد. «گویی آنان مصمم شده بودند که از آن پس در حکومت عرب، تمدن و خلافت و سلطنت را مطیع ایران و ایرانی گردانند.» (صفا، ۱۳۷۲: ۳۸)

اما عصر اوّل عبّاسی با تمام ویژگی‌های گوناگونش، در بیشتر امور از جمله ادبیات، رنگ ایرانی گرفت. به طوری که نخستین جلوه این تأثیر با گسترش بازتاب الفاظ ایرانی در زبان و قصائد عصر عبّاسی بود. «درست است که جاحظ بسیاری از این واژه‌ها را در کتاب خویش آورده است. اما این‌ها نشانه‌های فرهنگ فارسی و غلبه آن نیست. بلکه دلیلی بر تعامل و آمیزش فرهنگی است.

تعامل و آمیزشی که در فرهنگ‌های مختلف ریشه داشت و منشا آن نیز، نیاز تمدن نوین بر همزیستی مسالمت آمیز مسلمانان بود.» (آذرشب، ۱۴۳۵: ۲۴۶)

«تأثیری که هیچ‌گاه از بین نرفت و تا زبان عربی برجای باشد، به قوت خود باقی خواهد ماند.» (صفا، ۱۳۷۲: ۴۶)

در کتاب روزگاران ایران آمده است: «اگر ادب عربی که زبان آن پشتوانه‌ای مثل قرآن داشت، منبع الهامی شد برای ادب فارسی، شک نیست که زبان و فرهنگ پهلوی نیز همگام با ذوق و نبوغ ایرانی، در توسعه ادب عربی تأثیر قوی داشت. شعر با اسلوب ساده و طبیعی جاهلی، که در اصالت آن تردیدی مبالغه آمیز اظهار شده است، جای خود را به شیوه‌های تازه و نوین داد.» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۶۰)

«در واقع در عصر عباسی از یک سو شعرایی مثل ابونواس، ابوالعتاهیه و بشار بن برد طخارستانی با سرودن اشعار عربی شعر عرب را دگرگون کردند (با وارد کردن الفاظ فارسی) و از دیگر سو ایرانیانی چون سیبویه شیرازی (واضع علم نحو) خلیل بن احمد فراهینی (واضع علم عروض) و ابن قتیبه دینوری (از نحویان معروف) قوانین زبانی و زیباشناختی عربی را تعیین کردند. گروهی نیز چون ابن مقفع با ترجمه آثار ایرانی پیش از اسلام به عربی، ادبیات عرب را تحت تأثیر قرار دادند (راثی، ۱۳۸۱: ۲۹۱)

بقول زرین کوب: «بسیاری از شاعران فارسی، نه عرب بلکه ذواللسانین بودند، فارسی و عربی» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۶۰)

وی ادامه می‌دهد: «ادب اسلامی که به عنوان علم ادب خوانده می‌شود، در اصل عبارت بوده از مجموع اطلاعات و آدابی که برای یک کاتب درباری لازم بود. تا به وسیله آن‌ها بتواند در دستگاه خلیفه یا سلطان وقت، در امر انشاء بر همگنان تفوق و غلبه بیابد.» (همان: ۱۶۱) البته امری مسلم است که این نوع نگرش در دستگاه خلافت، زمینه‌های التقاط دو زبان را تبیین می‌کند.

بی‌گمان مطالعه برخی رویکردهای اجتماعی خلفا، ضمن شفاف سازی چرایی اتخاذ سیاست ایران گرایی، ما را در بررسی دلایل اقبال آنان به واژگان فارسی و بالاخره بازتاب عناصر اجتماعی سرزمین ایران در ادبیات عباسی یاری خواهد نمود.

۳ - الزامات اجتماعی عباسیان در توجّه به مفاهیم ایرانی

۳-۱. علاقه خلفا به بازتاب عناصر شهرنشینی

عباسیان پس از آن که به برکت ایرانیان قدم در جاده تمدن، علوم و شهرنشینی نهادند و سبک زندگی از بداوت عربی به تحضّر ایرانی بدل شد، با مفاهیم نو و معانی متفاوتی در عرصه‌های اجتماعی مواجه شدند. طبیعتاً در چنین شرایطی وام داری خلفا از زبان و ادبیات ایرانیان امری اجتناب ناپذیر شد. چراکه زبان ایرانی با پشتوانه دیرین تمدنی و گنجینه غنی از لغات و اصطلاحات، می‌توانست پاسخ مناسبی به این الزام اجتماعی و تأمین خلاء مدنی در زبان عربی باشد. لذا بسیاری از الفاظ و تعبیر فارسی در زمینه‌های مختلف امور کشوری، لشکری و مفاهیم مربوط به زندگی شهرنشینی به جریان زبان عربی نفوذ یافت. واژگانی مانند: «المارستان (مارستان، بیمارستان) لنینک (نیزه) البستان (بوستان) الموزج (موزه) شاهدانج (شاهدانه) نرمق (نرمه) الکرج (کره) المرزبان (مرزبان) از این نوعند.» (رک. یارشاطر، ۱۳۴۷)

ضمناً با پیدایش روحیه تجمل و تکوین رفاه طلبی و هنرپروری، همزمان با قدرت سیاسی و اقتصادی خلفایی چون هارون و مامون، عناصر اشرافیت که جلوه‌ای از تمدن کهن ایرانی به همراه داشتند، بیش از پیش در شعر دوره اقتدار عباسی مشهود گشت.

شفیعی کدکنی در وصف این سیر تحول ادبی نکته قابل تأملی دارد. می‌گوید: «شاعر عجم وقتی چشم باز کرد، شاعر عرب خود عجمی شده بود و فرقی که با هم داشتند صرفاً در زبان بود. بنابراین شاعر ایرانی به ظاهر از عرب تقلید کرده است. لیکن این تقلید از خودش بود و بس.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۲۹۳)

«اگر شعر آینه نوع تفکر، اخلاق، آداب و سایر حالت‌های مردم هر عصر می‌باشد، بی‌تردید شعر دوره عباسی نیز از آرامش و سکوت حاکم بر بیابان به جار و جنجال چیره بر شهر انتقال یافت. لذا توصیف صحراهای خشک و بی‌آب و علف، تا حدودی جای خود را به توصیف قصرهای واقع در باغ‌ها و بستان‌ها داد و در حقیقت شعر این عصر از مجالس ادیبان به محافل غناء راه یافت.» (زیدان، ۱۹۸۷: ۳۱۸)

چنین بود که ادیبان با مشاهده تغییر مفهوم زندگی خلفا، در صدد شدند تا وصف‌ها بیشتر با تشبیهات نو و استعاره‌های بدیع رخ نماید. با این بازتاب که بیانگر وسعت خیال شاعران عصر عباسی بود، نفوذ عناصری از انواع گل‌ها و میوه‌های مصطلح در فرهنگ ایرانی جلوه‌گر شد. ابن رومی شاعر عرب در دیوان خود به تشبیه‌های زیبایی از زمین و فضا در بهار چنین می‌پردازد:

مَا الدَّهْرُ إِلَّا الرَّيِّعُ الْمُسْتَتِيرُ إِذَا أَتَى الرَّيِّعُ أَتَاكَ النُّورُ وَالنُّورُ
فَالْأَرْضُ يَأْقُوتُهُ وَالْجَوُّ لَوْلَاهُ وَالنَّبْتُ فِي رَوْحٍ وَالْمَاءُ بُلُورُ
تَضِلُّ تَنْشِرُ فِيهِ السُّحْبُ لَوْلَاهَا فَالْأَرْضُ ضَا حِكَّةٌ وَالطَّيْرُ مَسْرُورُ
(ابن رومی، ۱۹۹۸م، ۱۷۹:۶)

یعنی: زمین جزء بهاری درخشان نیست هنگامی که، بهار نور و روشنایی می‌دهد. پس زمین یا قوتی و جوّ چون مرواریدی، گل‌ها فیروزه‌ای و آب همچون بلوری است، و ابرها سایه‌ای چون مروارید در آن، پس زمین از آن خوشحال و پرندگان آوازه خوان شدند. تشبیه ارض به یا قوت، جوّ به لولو، نبت به فیروج و ماء به بلور از تشبیه‌های لطیف این ابیات است. پس گزاره گویی نیست اگر گفته شود که «این کسان بودند که شعر عربی را از سروده‌های بیابان به صحنه جهانی کشیدند، که به دست مردمان گوناگون افتاد و بدان طبع آزمایی کردند.» (فرای، ۱۳۶۳:۱۳۹)

لویی ماسینیون نیز اظهار دارد: زبان فارسی، تفکر عرب را شکل داده و آن را واضح و روشن کرده است. وی می‌گوید: «آنگاه که نویسندگان عرب ایرانی تبار، با دو پهلویی لغت عرب مواجه می‌شدند، آگاهانه یکی از دو معنای متضاد را برای مفاهیم فنی برمی‌گزیدند. به این ترتیب زبان فنی برای تمدن عرب (مدنیّت و شهرنشینی) توسط ایرانیان ساخته شد.» (ماسینیون، ۱۳۶۹:۴۵۳)

۲-۳. موسیقی، لازمه رفاه و شهرنشینی خلفا:

با توجه به مطالب گذشته بی‌شک در ساختار جدید شهرنشینی، میل به راحت طلبی و رفاه در قصرها نمود آشکاری به خود گرفت. البته این موضوع جزء ارکان اصلی کاخ نشینی در طول تاریخ

بوده است. اما در این بین، توجه به موسیقی و عناصر طرب انگیز آن می‌توانست بر قوت و ماندگاری این عادت اجتماعی بیفزاید. «موسیقی یکی از عوامل تمدن ایرانی در دوره ساسانیان به شمار می‌رفت. چنانکه عصر طلایی موسیقی ساسانی مصادف با دوره سلطنت خسرو پرویز (۵۲۸-۵۹۰م) در ایران بود.» (کریستن سن، ۱۳۳۶:۲۲۵)

همزمان با تأثیر عمیق فرهنگ ایرانی بر فرهنگ عربی، انواع شیوه‌های ترانه سرایی، نواختن موسیقی و ساختار غالب دستگاه‌های موسیقی وارد زندگی عربی شد. زیرا که موسیقی مانند علوم دخیل به ترجمه نیازی نداشت و می‌توان گفت: «اولین چیزی که به محض ورود به تمدن ساسانی نظر عرب را به خود جلب کرد، موسیقی بود.» (زیدان، ۱۹۸۷: ۱۴۷)

«لذا موسیقی رزمی ایران همزمان با ترانه بزمی رواج یافت و اعراب جاهلی که جزء طبل نمی‌شناختند، در اثر مراوده با ایرانی، ابزارهایی چون بربط، چنگ و تنبور را از آنان آموختند و در بزم و رزم از آن آلات مدد جستند.» (فارمر، ۱۳۷۷:۱۵۶)

«در واقع باشگفت زدگی عربها از موسیقی ایرانی، موسیقی عربی که در دوره عباسی در دربار خلفای بغداد ترنم می‌کرد، نواده موسیقی ساسانی بود. در نتیجه موسیقی عرب در شکل رایج آن در حجاز تا حدی تحت تأثیر موسیقی ساسانی بوده است.» (زرین کوب، ۱۳۷۷:۵۲۴)

«تا جایی که هارون الرشید خود در موسیقی روشی داشت و در آن برای خوانندگان درجاتی قائل می‌شد. یقیناً این کار او برگرفته از ابتکار اردشیر بابکان و انوشیروان ساسانی بود.» (حنفی، ۱۹۴۰: ۲)

ذکر این موضوع که نام بسیاری از ابزارهای موسیقی از فارسی وارد ادبیات عرب گردید، بی‌تناسب با مبحث ما نخواهد بود. چرا که بی‌تردید این بازتاب هنری-ادبی نیز در جهت شکوفایی فرهنگ شهری و کاخ نشینی است.

فرای به برخی از این اسامی اشاره کرده و می‌نویسد: «"صنج" از چنگ فارسی میانه است و "طنبور" آشکارا از تنبور فارسی و یا تمبور مشتق شده است. "ربط" از فارسی میانه بربوت، گونه ای آلت زهی و بالاخره "نای" و "ونج" از فارسی میانه ونجک برگرفته شده است.» (فرای، ۱۳۶۳:۲۵۶)

به بیان او «بسیاری از آلات دیگر و نیز واژه‌های موسیقی مانند زیر و بم و آواز، همه شاهدی بر نفوذ شگرف فارسی در همسایه غربی ایران است.» (همان)

«در دیوان ابونواس نیز کلمه "عود" افزون بر ۱۲ مرتبه بشکل مفرد و جمع آمده است. همچنین واژه "نی" بیش از ۹ بار تکرار شده است.» (رک، ابونواس، ۱۴۱۸: ۲۵۰)

نباید تلاش بشار بن برد را نیز در انتقال واژگان ایرانی به ادبیات و موسیقی عرب نادیده گرفت. سروده ذیل نمونه ای است که وی از آلت ایرانی "عود" نام برده است:

كُلُّ طِفْلٍ يُدْعَى بِأَسْمَاءِ شَيْئٍ بَيْنَ عَوْدٍ وَمِزْهَدٍ وَكِرَانَ

(برد، ۱۹۵۷: ۱۳۲)

یعنی: هر طفلی در میان عود، نای و کرنای، به نام‌های گوناگون فرا خوانده می‌شوند.

هدف از ذکر مصادیقی که به اجمال گذشت، این بود که توجه بیشتر خواننده به بازتاب مفاهیم موسیقی ایرانی با هدف رفاه و خوشگذرانی خلفا متواتر گردد. اهمیت ثبت و ضبط اسامی ابزار موسیقی، خارج از دنیای واژگان، می‌توانست پیامدهای مهمی همچون عمق بخشی به بقاء سنن کهن را در حاکمیت عباسی رقم زند.

۳-۳ ورود واژگان ایرانی به فرهنگ عامه شهرها:

همگامی برخی مضامین فارسی نه تنها منحصر به شکوه و عظمت بی بدیل کاخ‌ها و دارالاماره‌ها در شهرهای بزرگ چون بغداد نمی‌شد، بلکه انعکاس برخی واژگان در محاورات مردمی و حتی مدح و هجو شاعران بادیه‌نشین، می‌توانست ریشه‌های بازتاب تأثیر ادب ایرانی را در اذهان عمومی مستحکم نماید. ابی شاعر می‌گوید:

إِذَا فُتِحَتْ فَغَمَّتْ رِيحُهُأ وَ إِن سِيلَ خُمَارُهَا قَالَ "خُش"

(اصفهانی، ۱۹۶۲: ۲۰)

عبارت "خُش" اشاره به لغت فارسی خوش دارد.

حتی اشعار رایج مردم نیز که به سبب هجو گویی سروده می‌شد، خالی از واژگان فارسی نبود. مثل این بیت از ابی ینبغی که در هجو برمکیان گفته شد:

إِنَّمَا الدُّنْيَا كَبَيْضٍ عَمَلُوهُ "نیمرش"
فَحَشَاهُ الْبَرْمَكِيُّونَ وَ قَالَ النَّاسُ "خُش"
(جاحظ، ۱۹۴۸: ۱۸۹)

در مصرع اوّل، کلمه نیمرش اشاره به نیمرو در مفهوم فارسی دارد و در مصرع دوم، خُش، به معنای خوش است.

جاحظ ضمن اشاره به رواج واژگان فارسی در بین الفاظ عامّه در شهرهایی مانند مدینه، بصره و کوفه، می‌نویسد: «آیا نمی‌بینی که مردم مدینه، وقتی جمعی از ایران بدانجا آمدند، از زبان خود فرو گذاشته و به واژگان آنان متمسک شدند و بطیخ را خربزه، سمیط را رزدق و شطرنج را اشترنج نامیدند.» (همان: ۲۰۱)

به نظر یوهان فک نیز نه تنها زبان‌های قدیم در دره‌ها و کوه‌ها متداول بود- لاتینی در ایبری، قبطی در مصر و لهجه موسوم به آرامی در سوریه و عراق- زبان فارسی نیز در شهرهایی چون بصره و کوفه تا سال‌ها همچنان میان طبقات پایین تر معمول بود.» (یوهان فک، ۱۹۵۱: ۸۲)

به عنوان نمونه وقتی کودکان در کوچه‌های بصره از یزید بن مفرغ که توسط امیر تنبیه شده بود، پرسیدند این چیست: به زبان فارسی چنین پاسخ شنیدند که:

أَبَ اسْت، نَبِيذُ اسْت غُصَّارَه زَيْبِ اسْت
(جاحظ، ۱۹۴۸: ۸۰)

جاحظ می‌گوید: «اهل بصره، چهار راه را "مربعه" می‌گفتند. اما در کوفه به چهارراه، چهارسو اطلاق می‌کردند و به سوق عربی، واژه واذا (همان بازار) می‌گفتند.» (همان: ۲۰۳)

به کارگیری کلمه جوارش (حلوایی برای هضم) و واژگان طباهج، شبارق، سكباج و شورباج (انواع غذاها با گوشت) و فالودج (فالوده) و جلاب (گلاب) نیز حکایت از وام داری زبان محاوره اعراب از الفاظ فارسی دارد.

«جالب‌تر این که، کتاب هزار و یک شب (الف لیله و لیله) با اصالت فارسی، منزلتی رفیع در داستان سرایی و فرهنگ عامّه داشت. کتاب حاوی ۲۶۴ داستان متنوع بود که شهرزاد برای پادشاه نقل کرده بود. این مجموعه از بدو ورود صنعت چاپ به کشورهای عربی صدها بار در تیراژ بالامتشر شد و قهرمانان آن به تنهایی موضوع داستان‌ها و نمایش نامه‌ها بودند. (داستان شهرزاد اثر

طه حسین و نمایشنامه شهرزاد از توفیق حکیم) در عصر بنی عباس هم، قهرمانان آن در اشعار عربی در سببل‌های مختلف داستانی معرفی می‌شد. (محمّدی، ۱۳۸۴: ۱۰۷)

البته این چنین رویکردهایی فریاد برخی فصیح گرایان و ادبای متعصب عربی را در طول تاریخ بلند نمود؛ «برای نمونه " اخفش " که در دوره عباسی می‌زیست (۲۱۵هـ) با شاگردانش شرط کرده بود که از ادای سه کلمه در حضورش خودداری گردد. این سه عبارت بودند از: بس، هم، بخت» (آبی، ۱۹۹۰: ۱۵۶) اما علی‌رغم اصرارش، این سه واژه هنوز هم در مناطقی از عرب نشینان، بعنوان لهجه‌های بومی رواج دارد.

«فصیحانی چون اخفش، متعصبانه در حفظ زبان خویش کوشیدند. ولی نباید فراموش کرد که گرایش به ایرانی از نمادهای تشخیص بود و می‌بایست برای آموزش این فرهنگ ابزارهایی پدید می‌آمد که ترجمه کتب و الفاظ دیوانی بخشی از این اسباب بودند.» (ضیف، ۱۹۹۵: ۲۰۱)

اما نفوذ واژگان فارسی در زبان محاوره و لهجه عامیانه در شهرهایی چون کوفه و بصره نیز که به دلیل قرابت جغرافیایی با ایران و اختلاط نژادی حاصل از سده فتوحات، مستعد این تبادل بودند، توانست به عنوان راهبرد فرهنگی و الزام اجتماعی در این جریان ادبی مؤثر واقع گردد.

۴ - نیاز به دیوانسالاران ایرانی در عناصر اداری:

اگر سال ۱۳۲هـ یادآور فروپاشی دولت منحصرأ عربی امویان است، برپایی خلافت ایرانی - عباسی سروری ایرانی زادگان را در ابعاد اداری تداعی می‌کند. به طوری که حتی به برابری با اعراب (اهل التّسویه) رضا نمی‌دادند و طریق برتری نیز می‌جستند (اهل التفضیل) لذا لازم بود که طبقه‌ای با ژرف‌ترین تأثیر در اسلوب ادبیات سیاسی، ظهور یابد و آنان «طبقه دبیران» نام گرفتند که در دیوان‌ها کارهای دولتی به عهده شان بود.

با بررسی دیوان که بدون شک واژه‌ای فارسی است (صولی، ۱۳۴۱: ۱۸۷) بازتاب جدیدی از نفوذ عناصر ایرانی در ذهن مخاطب ایجاد خواهد شد.

دیوان‌ها مجموعه عظیمی از مشارکت ایرانیانی را رقم زدند که گویی یک قرن، بافت درونی خود را حفظ کرده بودند، تا در فرصت مغتنم به همان شیوه ساسانی، بر کرسی تدبیر قرار گیرند.

در اثبات این ادعا صولی مناظره یک ایرانی و عرب را روایت می‌کند که ایرانی می‌گوید: «ما در اداره امور و نامگذاری‌ها هیچ‌گاه به شما نیازی نداشتیم. درست است که شما بر ما چیره شدید، اما در حاکمیت اداری و زبانتان بی‌نیاز از ما نبودید. حتی غذاها، نوشیدنی‌ها و دیوان‌های شما بر اساس نامگذاری‌های ما می‌باشد و شما در آن‌ها تغییری ندادید.» (همان: ۱۹۳)

براستی راه‌یابی ایرانیان به مناصب دولتی، علاوه بر این که عامل قدرت در پایتخت بود، تهدید و زنگ خطر جدی برای امویان عرب گرا نیز محسوب می‌شد، لذا به خواست خلفا، قوانین حاکمیتی بر اصل حمایت از دیوان سالاران ایرانی بنیان نهاده شد.

در این فرصت طلایی، برخی دبیران ایرانی به بهانه طرح ایده‌ای نو مبنی بر الزام الگوگیری از منظومه حکومتی شاهان گذشته، آثار پهلوی را به نظم درآورده و یا در منظوم ساختن آن‌ها همکاری نشان دادند. خلفای عباسی هم نه تنها مخالف بهره‌مندی از تجارب موفق گذشته نبودند، بلکه پیوسته نیم‌نگاهی به دستاوردهای شاهان باستانی داشتند. آیا این رویکرد نمی‌توانست زیر ساخت‌های بازتاب لغات فارسی را در دیوان‌ها تقویت نماید؟ «چنانکه احمد بن یحیی بلاذری، کتاب عهد اردشیر را منظوم ساخت.» (اصفهانی، ۱۹۶۲: ۲۲۳)

«خالد برمکی (از وزرای عباسی) نیز ابان بن عبد الحمید لاحقی را واداشت تا کلیله و دمنه، سرگذشت انوشیروان، کتاب بلوهر، بوذاسف، رسائل و کتاب علم الهند را به نظم درآورد. یحیی و فضل، دو فرزند خالد نیز برای منظوم ساختن کلیله و دمنه، هر یک پنج هزار دینار به وی عطا کردند.» (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۱۹)

«از آن پس در دربار خلیفگان و وزیران، همه چیز به جلوه‌ای از آیین ایرانی درآمد. کار به جایی رسید که طبقات مختلف کارمندان در دیوان‌ها به شیوه ساسانی هر کدام جامه‌ای مخصوص به تن کردند.» (جاحظ، ۱۹۹۸: ۱۱۳)

در پایان باید تاکید نمود که ظاهراً تأسی به مضامین فارسی، منحصر در دیوان سالاران ایرانی نماند. بلکه همگام با لزوم توجه به تجارب شاهان پیشین و ارجحیت دادن به ابعاد دیوان، در آداب و رسوم روزمره و زیران نیز تأثیراتی شگرف اتفاق افتاد.

- نیاز خلفا به مترجمین ایرانی در ترجمه کتب:

از دیرباز مترجمین درباری به علت ترجمه کتب و رسائل بیگانه و به جهت تسلط به لغت، حکمت، فلسفه و ... مورد توجه امیران و اکرام شاهان بوده‌اند. «چنانکه با استناد به منابع تاریخی، نویسندگانی چون اعی، عدی بن زید و برادران او به دربار انوشیروان در رفت و آمد بودند و بعنوان مترجم، نویسنده و یا ادیب کار می‌کردند.» (طبری، ۱۹۶۵: ۱۱۲)

در عصر عباسی این موضوع اهمیت بیشتری پیدا نمود. چرا که با ورود کتب و نسخ خطی فراوان از جندی شاپور و اسکندریه، جایگاه مترجمان و کاتبان فزونی یافت. خلفا نیز ناگزیر در جریان «نهضت ترجمه» از این گونه فعالیت‌های علمی حمایت می‌کردند. «از جمله مامون که شخصاً با تاسیس دارالترجمه، جمعی از دانشمندان را به تحقیق و ترجمه دعوت کرد.» (ابن ندیم، ۱۳۴۶: ۱۳)

بی‌شک اهمیت روند ترجمه از چند جهت قابل بررسی است. یکی از بُعد صرفاً ترجمه، که واژگان فارسی می‌توانستند اسباب تفهیم وجوه علمی را به عربی مهیا سازند. دیگری لزوم معرب سازی برخی واژگان فارسی به عربی که این مهم در صیانت از ریشه‌های لغات بی‌تأثیر نبود. این دو پدیده خواسته یا ناخواسته، امکان رشد و بالنگی مفاهیم فارسی را مهیا کردند.

«گویند: زمانی که مامون بیت الحکمه را ساخت، گروهی از دانشمندان فارسی به تعریب کلماتی غیرعربی که در زبان عربی راه یافته بود، اشتغال یافتند. بنابر این در این واژگان دست بردند و تغییر یا مبدل کردن حروف یا گه‌گاه حذف آن‌ها از هم‌تشان بود. چرا که می‌خواستند تا کلمات را متناسب با دستگاه آوایی و صرفی زبان عرب نمایند. مانند تبدیل یوحنا به یحیی، قاین به قابیل، ایسوس به عیسی، جلیات به طالوت و ده‌آک به ضحاک.» (رافعی، ۱۹۷۴: ۲۰۲)

البته گروهی از زبان شناسان قدیم و جدید معتقدند که: «معرب شمردن برخی کلمات از زبان فارسی، فقط برای زیادی منزلت آن‌ها و نوعی تعصب به حمایت از ایرانی بود. چنان که ثعالبی در مورد یکی از این معرب سازی‌ها که حمزه اصفهانی انجام داده، اشکال کرد و گفت: او گمان نموده که سام معرب سیم به معنای نقره است.» (سیوطی، ۱۳۶۸: ۲۹۴)

محمد بن جهم برمکی (شاعر ایرانی تبار عصر مامون) در بغداد، ترجمه کتاب سیرالملوک الفرس را بعهده داشت. (بیرونی، ۱۴۲۲: ۲۵۳) «ضمناً زادویه بن شاهویه اصفهانی با ترجمه خدای نامه.» (همان: ۵۲۲) و «ابوالعباس دمیری با ترجمه پنجاه کتاب از فارسی به عربی.» (حموی، ۱۳۸۰: ۱۱۴۵) از نامدارانی بودند که ضمن ترجمه، خدمات وافری را در صیانت از لغات پارسی به منصه ظهور رساندند. البته همگام با فضای آزادی که حاکمان وقت در اختیار مترجمین ایرانی قرار داده بودند، احساسات شعوبی‌گری برخی از آنان نیز توانست بر نفوذ بسیاری از کلمات فارسی به صحنه عربی کمک نماید.

«وقتی ابن بختیشوع پزشک که مترجمی مشهور بود، فضل بن سهل (وزیر مامون) را در بستر بیماری ملاقات نمود، در حالی که قرآنی به دست داشت، از وی به فارسی پرسید: چون بینی نامه ایزد؟ فضل نیز به فارسی پاسخ داد: خوشی و چون کليلة و دمنه.» (انیس، ۱۹۹۱: ۱۹) شاید این گزارش دلیلی بر تعصبات ایرانی هر دو باشد.

۵ - لزوم توجه خلفا به جشنهای کهن ایرانی:

۱- ۵. توجه خلفا به نوروز:

نوروز که برخاسته از فرهنگ ایرانی و برخوردار از حمایت‌های مردمی بود، نه تنها در فرهنگ عمومی ایران به حیات خویش ادامه داد، بلکه با وجود شاخصه‌های تمدنی، به درون دربار عباسی راه یافته و توانست بر ادبیات و شعر این دوره تأثیر فراوانی داشته باشد.

«به طوری که بیشتر شاعران به مناسبت فرا رسیدن اعیاد و جشن‌های ایرانی چون نوروز و مهرگان، حاکمان را ستایش می‌کردند و از هدایای آنان برخوردار می‌شدند.» (جاحظ، ۱۹۹۸: ۲۳۶) مهیار دیلمی که از شاعران نامدار عصر عباسی بود، به استقبال از نوروز پرداخت و به مدح عباسیان در نوروز چنین سرود:

وَاطَّلَعَ عَلَيَّ "النَّيْرُوزَ" شَمْسًا إِذَا سَاقَ الْغُرُوبَ الشَّمْسَ لَمْ تَغْرَبْ
(دیلمی، ۱۳۴۴:۱۰۳)

یعنی: او نوروز را به عنوان یک خورشید دید، هنگامی که حرکت غروب خورشید دور رفت (اتفاق نیفتاد)

در تاکید بیشتر بر اهمیت این واژه همین بس که: «جاحظ بخشی از کتاب المحاسن و الاضداد را به نوروز و نوروزیه اختصاص داد.» (جاحظ، ۱۴۲۳:۳۱۳)

برخی شاعران به سبب واقع شدن نوروز در آغاز فصل رویش سبزه و گل، برخی ادیبان بر آن شدند تا ضمن توصیف نوروز، رسوم آن از قبیل آتش پرستی و آب پاشی را در اشعار خویش به تصویر کشانند.

كَيْفَ ابْتَهَا جَكَ بِالنَّيْرُوزِ يَا أَهْلِي فَكُلُّ مَا فِيهِ يَحْكِينِي أَحْكِيه
(ابن معتر، ۲۰۰۴:۱۱۴)

یعنی: ای اهل من شادمانی تو در نوروز چگونه است؟ پس هر چه در نوروز با من سخن گوید من نیز با او سخن گویم. ابن رومی نیز در سروده‌ای با تبریک به ممدوحش، بیان داشت که در این روزگار، همگان از هدایای ارزشمندت بهره‌مند گردند:

طَابَ نَيْرُوزُكَ فِي يَوْمِ الْخَمِيسِ وَجَرَى مَجْرَى سَعِيدٍ لَا نَحِيسِ
(ابن رومی، ۱۹۹۸:۲۵۷)

یعنی: چه خوش نوروز در روز پنجشنبه که ماه خوشبختی است نه شوربختی.

«همچنین رساله بدیع الزمان همدانی به شیخ ابوعامر.» (بیرونی، ۱۸۷۸:۵۲) و «قطعه ادبی ابوالحسین بن سعد در دربار عباسی و قطعه ابوهلال عسکری و ابیات حسن بن وهب خطاب به متوکل با موضوع نوروز.» (ابن ندیم، ۱۳۴۶:۱۶۱) نشانی از درخشش این واژه در نثر عرب است.

۲-۵. توجّه خلفا به جشن مهرگان:

مهرگان یا جشن مهر بعد از نوروز از شکوهمندترین سنن ایرانیان و بزرگ‌ترین آیین ایران باستان بود. «مهرگان از دو واژه "مهر" به معنای خورشید و پسوند "گان" تشکیل یافته و به صورت "مهرگان" معرّب شده است.» (حموی، ۱۳۸۰:۲۴۲)

شاعران همچو نوروز تلاشی وافر داشتند تا شوکت بی نظیر جشن مهرگان را از منظر ایرانیان در دستگاه خلافت تبیین نمایند. لذا در اشعارشان با توصیف مهرگان، آن را بی بدیل و در ردیف عیدهای اسلامی چون قربان قرار داده‌اند.

ابن رومی با این اعتقاد و تصور که جشن مهرگان و عید قربان، بهترین روزها از روزگاران بوده است، سرود:

عِيدَانِ أَضْحَىٰ وَ مِهْرَجَانِ مَا ضَمَّ مِثْلَهُمْ مَا أَوَانَ
(ابن رومی، ۱۹۹۸: ۴۶۵)

یعنی: روزگار هرگز به مانند دو عید قربان و مهرگان را به خود ندیده است.

ابن رومی وقتی عید مهرجان را به ممدوح خود تبریک می‌گوید، دست به ابتکاری بی نظیر می‌زند و به این سنت بزرگ ایرانی حیات انسانی می‌دهد:

شَبَّابَ الْمِهْرَجَانِ لَهْوِكَ فِيهِ فَغَدَا مَنَ عَطَّارَفَ الشُّبَّانِ
(همان)

یعنی: نشاط و خرمی تو در عید مهرگان، باعث طراوت و جوانی آن عید شد.

۶- لزوم توجه خلفا به سرگرمی‌ها و بازی‌های ایرانی:

بازی‌ها و سرگرمی‌های ایرانیان از دیگر سنت‌هایی است که بنابه نقل منابع تاریخی، رد پای آنان در حیره مشاهده شده است. با استقرار عباسیان در همسایگی ایران (بغداد) و در سایه رفاه و امنیت و توسعه، آنان در صدد برآمدند تا مانند پادشاهان باستانی ایران به تفریح‌هایی چون شکار و بازی‌هایی مانند شطرنج و چوگان روی آورند. (محمدی، ۱۳۸۴: ۵۷)

در این بخش به شرح مختصری در عناوین مطروحه ذیل می‌پردازیم.

۶-۱. علاقه خلفا به شطرنج:

یکی از سنن ایرانی که ظاهراً با عنوان سرگرمی وارد دربار عباسی شد، شطرنج بود. اما یقیناً پادشاهان باستانی که دستگاه شاهنشاهی را به مثابه میدان رزم با رقبا تصویر می‌کردند، در صدد بودند در مجال فراغت از نبرد، ترسیمی هر چند محدود از آرایش سپاهی انتزاعی را به رخ کشانند.

بی گمان توجه خلفای عباسی به شطرنج نیز می توانست، بخشی از شوکت آنان را در میدان نبرد با دشمن غربی (امپراطوری بیزانس) تداعی کند. «شاید بدین علت است که گویند: نخستین خلیفه‌ای که به شطرنج پرداخت، هارون الرشید بود.» (زیدان، ۱۹۸۷: ۱۸۱)

«بی تردید لقب رشید به پیروزی‌های مکرر وی در جبهه جنگ با دشمن شرقی مربوط است. توجه به شطرنج، چنان استقبالی را در عامه ایجاد نمود که در بین تمام طبقات مردم شایع شد. حتی برخی از دانشمندان عرب به "شطرنجی" مشهور شدند.» (فردوسی، ۱۳۷۴: ۴۲۸)

«شطرنج در همه امپراطوری اسلامی گسترش یافت و خلفا ضمن اهتمام بدان، به بازیگران آن پاداش می دادند.» (مسعودی، ۱۹۶۵، ۲۲۴)

بی تردید این توجه گسترده، نفوذ لغت ایرانی "شطرنج" را در شعر عرب باعث شد. ابن رومی ممدوح خویش را به قهرمان بودن در شطرنج و نرد (نوع دیگر از بازی ایرانی) توصیف نمود.

فَتَى الشَّطْرَنْجِ وَالنَّرْدِ فَتَى الْفَلَجِ فَتَى

(ابن رومی، ۱۹۹۸: ۱۷۵)

یعنی: او قهرمان شطرنج و نرد است.

ضمناً تشبیهات ادباء صرفاً محدود به عناصر لطیف طبیعی مانند گل، بوستان، پرنده و ... نماند و شطرنج نیز در این مقام مشاهده می شد. مثلاً تشبیه شطرنج به زندگی دنیوی و پیچیدگی آن برای مامون در این سروده اش جالب است:

أَنْظُرُ إِلَى لَأَعْبِ الشَّطْرَنْجِ يَجْمَعُهَا مَغَالِبًا ثُمَّ بَعْدَ الْجَمْعِ يَرْمِيهَا

(همان)

یعنی: به بازیکن شطرنج نگاه کن که مهره‌های آن را به خاطر پیروزی جمع می کند، سپس آن‌ها را کنار می نهد.

«جالب این که در دهه‌های بعدی بدلیل افول قدرت خلفا و ناامنی طبقات، احساس آرامش زدوده شد و سرگرمی‌ها و بازی‌ها از جمله شطرنج، رونق گذشته را از دست داد.» (ابن طقطقی،

(۲۴۹: ۱۳۸۹)

۲-۶. توجه خلفا به بازی چوگان:

شاید محدودیت در گستره واژه چوگان برخلاف الفاظی چون نوروز، مهرجان و شطرنج، نتواند به احصاء جایگاه حقیقی آن بینجامد. اما توجه به این سنت کهن، هرچند بطور مختصر ضروری به نظر می‌رسد.

«نخستین بار که از بازی چوگان سخن به میان آمده، پیوندی تاریخی و ادبی با افسانه‌های کهن فرمانروایان ساسانی و اشراف زادگان ایران باستان را با خود داشته است.» (فره فروشی، ۱۳۵۴: ۱۵) هارون‌الرشد اولین خلیفه از سلسله عباسی بود که به بازی چوگان پرداخت. (متن، ۱۳۶۴: ۴۴۷) اشاره سروده‌ها و تشبیهات شعراء به "چوگان" حکایت از رونق آن است. چنانچه ابن المعتز عباسی در دیوانش سرود:

وَالصَّوْعُ قَدْ صَدَّ عَنِ مُحَاسِنِهِ كَصَوْلِجَانٍ يَرُدُّ ضَرْبَتَهُ
(المعتز، ۲۰۰۴: ۱۰۰)

یعنی: موهای بناگوش که از روی چهره اش تابانده شده، به سان چوگان برگشت داده شده است.

۷- علاقه ادبای عرب به بازتاب زبان فارسی: (نوعی الزام اجتماعی)

بی‌شک می‌توان ضمن اشاره به علایق ذاتی ادبای عرب به واژگان فارسی، این مهم را نیز به عنوان یک الزام اجتماعی مورد توجه قرار داد.

چرا که اگر علاقه به آموختن زبان فارسی نقش مهمی را در اثر گذاری به ادبیات عربی داشته است، می‌توان آن را مستقلاً به عنوان یک نیاز در بین طبقات شاعران و ادیبان طرح و بررسی نمود. قول مسلم این که، خلافت نیز سر تعظیم و تکریم در قبال این میل ذاتی شعرا و ندیمان فرود آورد. دکتر صفا می‌گوید: «در عهد اول عباسی عده زیادی از ادباء، گرچه مترجم کتب فارسی نبودند، اما ادبیات ایرانی را برای استفاده در ادب عرب فرا می‌گرفتند تا برآگاهی خود بیفزایند. اینان وقتی اثری تألیف می‌کردند، از اطلاعاتی که گرد آورده‌اند، قبول اثر کرده و در حقیقت آثارشان از منشأ ایرانی سرچشمه می‌گرفت و تحت تأثیر آن بود.» (صفا، ۱۳۷۲: ۶۴)

نتیجه گیری

توجه به غیر عرب و سیاست شرق گرایی عباسیان، می توانست لوای پیروزی خلفا را در جبهه مبارزه با امویان عرب گرا برافراشته نماید. اگر این تدبیر از جهت سیاسی به استقرار پایتخت آنان (بغداد) در همسایگی با جغرافیای ایران انجامید، به لحاظ ادبیات اجتماعی هم قادر به تقویت جریان داد و ستد و اثرگان فارسی به دفتر ادیبان شد.

لذا همگام با احساس کاستی در پیشینه تاریخی و خلاء اجتماعی و لزوم تمایز بخشی در فرهنگ مجاور شرقی، عباسیان در صدد شدند تا به عناصر ریشه داری که با صبغه کهن ایرانی پیوندی ناگسستنی دارد، عمقی تازه بخشند.

یقیناً این نوآوری صرفاً به عصر اوّل عباسی منحصر نبود. اما جهان بینی و شیوه تفکر خلفای این دوره غنیمی گشت تا با پی ریزی ارکان استوار، جنبش مذکور به نقطه عطفی با حیات صد ساله مبدل گردد.

خلفا نظیر سایر قدرت های سیاسی به این درک اجتماعی رسیده بودند که اگر اریکه خلافت را به کمک فرماندهان نظامی صیانت می کنند، علما، خطبا، شعرا و ادیبان نیز قادرند با زبان و قلم، مشروعیت و مقبولیت آنان را در اذهان عمومی تایید و امضاء نمایند.

در نتیجه مصمم شدند تا سیاست نیمه عربی - نیمه ایرانی را به واسطه بازتاب و اثرگان فارسی در ادبیات عربی به منصه ظهور رسانند. لذا ضرورتاً ادیبانی که دستی در آستین سنت های کهن ایرانی داشتند، نه تنها از نظر دور نماندند، بلکه مجموعه خلافت آگاهانه به تصدیق و تکریم و تشویق آنان کمر همت بست.

چنین بود که شعرایی همچون ابن رومی و ابن معتز به استعاره هایی زنده و بدیع از فرهنگ فارسی روی آوردند، تا بتوانند با دمیدن روح وجودی در کالبد مضامین و تعابیر، جان تازه ای را به سنن غنی ایرانی بخشند.

آنان می دانستند که انعکاس مفاهیم تمدنی همچون جشن های باستانی، سرگرمی ها و تعابیر موسیقی، عامل تضمین و ماندگاری ابیاتشان خواهد بود. بعلاوه بازتاب تشبیه هایی که خلفا به

سبب حیات شهرنشینی و کاخ پروری بدان‌ها خو کرده‌اند، بر بازار گرم ادبی، طراوتی دو چندان خواهد بخشید.

پس اوصافی از گل‌ها، بهار، طبیعت، پرندگان و ...، توانستند بر تشخص شعر عباسی بیفزایند. اما جالب این که طراح و همچنین ایده پرداز اصلی این میدان، خلفای حاکم بودند. مسلّم است که اگر سیر این جریانات محدود به دارالخلافه‌ها می‌ماند، اطلاق تعبیری چون «جنبش ادبی» برای این دوره قدری مبالغه و گزافه‌گویی بود. اما مگر نه این است که در ورای جنبش‌ها، آحاد مردمی نقشی مؤثر و سازنده دارند. لذا استقبال عامّه و رویکرد فرهنگ عمومی به تقویت بیشتر بُن مایه‌های این تحوّل ادبی در شهرها و اکناف انجامید و نهایتاً مردم و خلفا هر دو (آگاهانه یا غیرآگاهانه) در کنار هم توانستند علی‌رغم تمامی شکاف‌ها، نهضت ادبی قرن را به نقطه تعالی خود برسانند.

فهرست منابع و ماخذ

- ١ - ابن رومی، عبدالله بن جریج، (١٩٩٨)، *دیوان*، بیروت: دارو مکتبه هلال.
- ٢ - ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، (١٣٨٩)، *تاریخ الفخری*، چ پنجم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ٣ - ابن معتز، عبدالله، (٢٠٠٤)، *دیوان*، تحقیق مجید طراد، الطبعة الاولى، بیروت: دارالکتب العربی.
- ٤ - ابن ندیم، محمد بن اسحاق، (١٣٦٦)، *الفهرست*، ترجمه رضا تجدد، تهران: انتشارات اساطیر.
- ٥ - ابونواس، حسن بن هانی، (١٤١٨)، *دیوان*، شرح و ضبط نصوصه، عمر فاروق الطباع، بیروت: شرکت دار الارقم بن ابی الارقم الطبته و النشر.
- ٦ - آبی، منصور بن الحسین، (١٩٩٠)، *نثر الدر*، مصر: قاهره.
- ٧ - آذرشب، محمد علی و دیگران، (١٤٣٥)، *الالفاظ الفارسیه فی آثار جاحظ*، السنه الرابعه، العدد الثالث عشر.
- ٨ - اصفهانی، حمزه، (١٣٨٨)، *سنی الملوک و الرض الانبیاء*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ٩ - انیس، ابراهیم، (١٩٩١)، *اللغه بین القومیه*، قاهره: دارالمعارف.
- ١٠ - جشار بن برد، (١٩٥٧)، *دیوان*، شرح و تکمیل محمد الطاهر بن عاشور، الجز الثالث، القاهره: مطبعه لجنه التألیف و الترجمه و النشر.
- ١١ - چهار (ملک الشعرا)، محمد تقی، (١٣٧٠)، *سبک شناسی*، تهران: امیر کبیر.
- ١٢ - بیرونی، ابوریحان، (١٤٢٢)، *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*، با تعلیق و تحقیق پرویز اذکایی، تهران: میراث مکتوب.
- ١٣ - جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر، (١٤٢٣)، *البيان و التبیین*، بیروت، دار احیا التراث العربی.
- ١٤ - _____، (١٩٩٨)، *البيان و التبیین*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره: مکتبه الخانجی.
- ١٥ - _____، (١٩٤٨)، *البيان*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره.
- ١٦ - جرجی زیدان، (١٩٨٧)، *تاریخ تمدن الاسلامی*، الجز الخامس، قاهره: دارالمعارف.

- ۱۷ حموی، یاقوت، (۱۳۸۰)، معجم البلدان، تهران: توس.
- ۱۸ حنفی، احمد، (۱۹۴۰)، مقاله موسیقی العربیه، مجله الهلال.
- ۱۹ ذیلمی، مهیار، (۱۳۴۴)، دیوان مهیار دیلمی، دارالکتب المصریه، قاهره: الطبعة الاولى.
- ۲۰ راثی، محسن، (۱۳۸۱)، مقدمه فی اللغة الفارسیه، تهران: شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- ۲۱ رافعی، مصطفی صادق، (۱۹۷۴)، تاریخ الآداب العربی، بیروت: دارالثقافه.
- ۲۲ زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۷)، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، جلد اول، تهران: امیرکبیر.
- ۲۳ _____، (۱۳۶۹)، روزگاران ایران، تهران: سخن.
- ۲۴ سیوطی، جلال الدین، (۱۳۶۸)، المزهرة فی العلوم اللغة و انواعها، شرح احمد جاد المولی و لآخرین، بیروت: دار احیا الکتب العربیه.
- ۲۵ شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۳)، صور خیال در شعر فارسی، چاپ نهم، تهران: آگاه.
- ۲۶ صفاء، ذبیح الله، (۱۳۷۲)، دورنمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن، تهران: هیرمند.
- ۲۷ حولی، ابی بکر محمد بن یحیی، (۱۳۴۱ ق)، ادب الکتاب، مصر: قاهره.
- ۲۸ ضیف، شوقی، (۱۹۹۵)، تاریخ الدب العربی (العصر الجاهلی)، قاهره: دارالمعارف.
- ۲۹ طبری، محمد بن جریر، (۱۹۶۵)، تاریخ الرسل و الملوک، بیروت: بی نا.
- ۳۰ عاکوب، عیسی، (۱۹۸۹)، تأثیر الحکم الفارسیه فی الادب العربی، دمشق: للدراسات و الترجمة و النشر.
- ۳۱ غنیمی هلال، مصطفی، (۱۳۷۳)، ادبیات تطبیقی، ترجمه مرتضی آیت اللهزاده هاشمی، تهران: امیرکبیر.
- ۳۲ فاخوری، حنا، (۱۹۸۶)، الجامع فی التاريخ الادب العربی، الطبعة الاولى، بیروت: دارالجلیل.
- ۳۳ فارمر، هنری جورج، (۱۳۷۷)، موسیقی در ایران و سرزمین های اسلامی، ترجمه علی محمد حق شناس، فصلنامه موسیقی ماهور، شماره اول.
- ۳۴ فرای، ریچاردن، (۱۳۶۳)، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات سروش، چاپ دوم.
- ۳۵ فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، شاهنامه، زیر نظر ری رابرتکس، تهران.

- ۳۶ فره فروشی، بهرام، (۱۳۵۴)، *کارنامه اردشیر بابکان*، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۷ کریستن سن، آرتور، (۱۳۳۶)، *موسیقی و تمدن اسلامی*، تاریخ و تمدن ایران به همکاری جمعی از دانشوران ایران شناس اروپا.
- ۳۸ ماسیون، لویی، (۱۳۶۹)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم*، ترجمه عیضا زکاوتی، تهران: امیرکبیر.
- ۳۹ متز، آدام، (۱۳۶۴)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم*، ترجمه عیضا زکاوتی، تهران: امیرکبیر.
- ۴۰ محمدی ملایری، محمد، (۱۳۸۴)، *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، تهران: توس.
- ۴۱ مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی، (۱۹۶۵)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، بیروت، الشركه العلمیه للکتاب.
- ۴۲ - _____، (۱۳۷۰)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، بیروت: دارالندلس.
- ۴۳ یارشاطر، احسان، (۱۳۴۷)، *فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی*، تهران: انجمن آثار ملی.
- ۴۴ یوهان فک، العربیه، (۱۹۵۱)، ترجمه عبدالحلیم نجار، قاهره.